

روزگار سپری شده جامعه شناسی سیاسی

محسن آزموده

در سال‌های میانی دهه 1370 خورشیدی، با اوج گرفتن جنبش اصلاحات و باز شدن نسبی فضای سیاسی جامعه، توجه به شاخه‌ها و زیرشاخه‌های گوناگون رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها و در فضای عمومی فرهنگی کشور زیاد شد و سیل علاقه‌مندان و مخاطبان این رشته‌ها و زیرشاخه‌های آنها، به سمت دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی سرازیر شد. یکی از زیرشاخه‌های اصلی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی که جنبه میان‌رشته‌ای داشت و به نظر بسیار پرطرفدار می‌آمد، جامعه‌شناسی سیاسی بود.

جامعه‌شناسی سیاسی چنان‌که از عنوانش بر می‌آید، یکی از زیرشاخه‌های مشترک دو حوزه علوم اجتماعی و علوم سیاسی است که به بررسی روابط میان ساختارهای اجتماعی و حوزه زندگی سیاسی می‌پردازد. به تعبیر حسین بشیریه، استاد برجسته این رشته که بیشترین و مهم‌ترین نقش را در بسط و گسترش آن در ایران ایفا کرده، «جامعه‌شناسی سیاسی به بررسی روابط میان جامعه مدنی و دولت علاقه‌مند است. جامعه مدنی به عنوان مجموعه نیروها و نهادهای اجتماعی و اقتصادی، مبنای اصلی جامعه سیاسی یا دولت را تشکیل می‌دهد. از این دیدگاه توضیح سرشت، عملکرد و ساختار دولت را باید در سطوح مختلف جامعه، اقتصاد و فرهنگ جست. دولت به عنوان حوزه عمل و فعالیت سیاسی، موضوع علم سیاست است، اما خود در درون شبکه‌ای از نیروها و قدرتهای اجتماعی قرار دارد که در تشکیل آن موثرند و این بحث در جامعه‌شناسی سیاسی مطرح می‌شود.» در جامعه‌شناسی سیاسی، به بررسی تاثیر افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی بر سیاست و دولت توجه می‌شود و همچنین شکل رابطه انواع نظام‌های سیاسی و سیاست‌ورزی با جامعه مورد بحث قرار می‌گیرد.

جامعه‌شناسی سیاسی، همچون سایر علوم و علوم اجتماعی به نحو اخص، صرفاً یک دانش توصیفی نیست و هدف آن غیر از توضیح و تبیین و توجیه نسبت جامعه و دولت، ارائه پیشنهادهایی برای تحولات بسامان در جهت کلی صلاح جامعه و افراد است. اقبال به جامعه‌شناسی سیاسی در ایران در سال‌های اوج‌گیری جنبش اصلاحات، از این منظر قابل توضیح است. در

آن سال‌ها، امید به تغییر و اصلاح ساختارهای سیاسی همسو با قوت و قدرت گرفتن جامعه مدنی و باز شدن نسبی فضای سیاسی، افزایش یافت. در نتیجه رجوع به دستاوردهای دانشگاهی با این تصور صورت می‌گرفت که احتمالاً دانش‌آموختگان این رشته‌ها، می‌توانند در تحولات آتی نقشی موثر ایفا کنند. انتظار این پژوهشگران آن بود که آنچه در پژوهش‌های‌شان درباره نسبت و رابطه جامعه و دولت می‌نویسند، از صرف توضیح و توصیف شیوه‌های این نسبت فراتر می‌رود و ایشان می‌توانند آموخته‌های خود را در عرصه عمل به کار ببندند.

ذیل همین تحولات در همان سال‌ها بحث‌های مربوط به گذار به دموکراسی چنان مورد اقبال قرار گرفت که حسین بشیریه در دیباچه کتابی راجع به این موضوع نوشت: «امروزه مبحث نظری گذار به دموکراسی و زمینه‌های اجتماعی آن مهم‌ترین مبحث در جامعه‌شناسی سیاسی به شمار می‌رود و حتی می‌توان گفت که با توجه به اهمیت این مبحث، جامعه‌شناسی سیاسی چیزی جز جامعه‌شناسی زمینه‌های گذار به دموکراسی نیست.»

واقعیت جاری در ایران و سایر جوامع پیرامونی اما نشان داد که نسبت نظر و عمل آن‌طور نیست که تصور می‌شد. به عبارت دیگر این تحولات نشان داد رابطه دانش با واقعیت عینی، به این سادگی نیست. واقعیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بسیار پیچیده تر از توضیحاتی است که جامعه‌شناسان سیاسی ارائه می‌کنند. آنها به ویژه دو عنصر مهم را مغفول گذاشته‌اند؛ یکی تاریخ و میراث گرانبارش که بر تک تک لحظه‌های حال تاثیر می‌گذارد و دو تحولات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی که به ویژه در عصر گسترش روزافزون ارتباط، نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. به دیگر سخن توضیحات جامعه‌شناسان سیاسی از اشکال مناسبات دولت و جامعه، بدون در نظر گرفتن تاریخ این مناسبات از سویی و ربط و نسبت دولت و جامعه و اقتصاد در عرصه بین‌المللی از سوی دیگر، امکان‌پذیر نیست.

بنابراین از میانه دهه هشتاد، با افول جنبش اصلاحات و به محاق رفتن اصلاح‌طلبان، به تدریج علاقه به علوم انسانی و علوم اجتماعی هم کاهش یافت، به خصوص که جوانان به وضوح شاهد فقدان ربط و نسبت میان تحولات عینی سیاست و جامعه با دانش‌های نظری و دانشگاهی بودند. همزمان بسیاری از علاقه‌مندان علوم انسانی، به سمت تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی سوق یافتند یا به حوزه اقتصاد سیاسی به ویژه در بستر تحولات بین‌المللی سرمایه‌داری معطوف شدند. در نتیجه بحث از جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان مطالعه شیوه‌های ربط دولت و جامعه و تاثیر این نسبت در نحوه تحولات بعدی، رو به افول گذاشت، به خصوص که دانش‌آموختگان این حوزه‌ها می‌دیدند سیاستمداران در عمل به هیچ یک از دستاوردهای تلاش آنها وقعی نمی‌گذارند و حتی در مواردی به

